

العِجَل (الجزء الثاني)

گوساله (جلد دوم)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## المقدمة

### مقدمه

والحمد لله رب العالمين، الذي قال: (وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ \* إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ \* إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ \* وَإِنْ يَكذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ) [435].

حمد و ستایش تنها از آن خداوند، پروردگار جهانیان است؛ که می فرماید: (و زندگان و مردگان یکسان نیستند. خدا هر که را خواهد شنوا سازد، و تو نمی توانی شنوا کننده ای آن کس باشی که در گور فرو رفته \* تو بیم دهنده ای بیش نیستی \* ما تو را به حق، مژده دهنده و بیم دهنده ای فرستادیم، و هیچ امتی نبوده مگر آنکه در میان شان بیم دهنده ای بوده است \* اگر تو را تکذیب می کنند، کسانی هم که پیش از اینان بوده اند نیز تکذیب کردند؛ فرستادگان شان دلایل آشکار، نوشته ها و کتابی روشنایی بخش برایشان آورده بودند) [436].

وصلی الله علی الأنبياء والمرسلین و علی خاتمهم المبعوث رحمة للعالمین، و علی آله الغر الميامین، و علی خاتمهم الذي سيبعث نقمة علی الكافرين.

و صلوات خداوند بر انبیا و فرستادگان و بر آخرین شان، آن برانگیخته شده،  
رحمتی بر عالمیان؛ و بر اهل بیت او، آن سپید رویان با برکت، و بر آخرین شان  
که -نقمت و عذابی است بر کافران- و برانگیخته خواهد شد.

قدّمت في الجزء الأول إنّ هذا البحث هو: نظرة من خلال قصص الأنبياء  
والمرسلين والأمم الغابرة إلى حال المسلمين في الحاضر وفي المستقبل المرتقب فيه  
ظهور الإمام المهدي (ع). كما أنه دعوة للإصلاح ولمراجعة المسيرة، وخصوصاً  
لمن يدعون تمثيل الإمام المهدي . وهو دعوة للاستعداد لنصرة الإمام المهدي (ع)  
وتجنب الوقوف ضدّه، سواء مع الطواغيت كالسفياني، أو مع علماء السوء  
السامريين. وقد توخيت فيها أن ألزم جانب اللين والرحمة، قال تعالى: (فِيمَا رَحْمَةً  
مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ  
لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ)  
[437].

در جلد اول گفتم که این کتاب: نگاهی از میان داستان های پیامبران،  
فرستادگان و امت های پیشین تا وضعیت مسلمانان در حال حاضر و آینده ای که  
انتظار ظهور امام مهدی (ع) در آن وجود دارد، می باشد. این کتاب فراخوانی  
جهت اصلاح و بازگشت به مسیر می باشد؛ به خصوص برای آنان که ادعای  
نماینده گی امام مهدی را دارند. فراخوانی است جهت آمادگی برای یاری دادن  
امام مهدی (ع) و پرهیز از جبهه گیری علیه ایشان، چه به همراه طاغوت های  
نظیر سفيانی و چه همراه علمای بد نهادی چون سامری ها! و در این فراخوان،  
در پی استوار ساختن جانب رفق و مدارا و رحمت می باشم؛ که حق تعالی  
می فرماید: « (به سبب رحمتی از جانب خدا است که تو با آنها اینچنین  
نرم خوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سخت دل می بودی قطعاً از گرد تو  
پراکنده می شدند. پس بر آنها ببخشای و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با

ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدای توکل کن، که خداوند توکل کنندگان را دوست دارد) [438].

فالواقع الإسلامي اليوم مخزٍ، والحال مرير، ولا بدّ من الإصلاح، ولا بدّ أن يتصدّى مؤمنون لهذا الإصلاح. ومن الطبيعي أن تكون هناك تضحيات في صفوف السائرين على هذا النهج الشريف، الذي هو كالسير على الجمر.

اسلام امروز در وضعیتی شرم آور، تلخ و تأسف بار به سر می برد و از اصلاح گریزی نیست؛ از اینکه مؤمنانی به این اصلاح گری اقدام کنند، گریزی نیست، و طبیعی است که در صف های سیرکنندگان بر این طریق و آیین شریف، قربانیانی وجود خواهد داشت؛ طریقی که همچون رفتن بر روی اخگر گداخته است!

فعن الإمام الباقر (ع)، قال: (قال رسول الله ذات يوم وعنده جماعة من أصحابه: اللهم لقني إخواني مرتين. فقال من حوله من أصحابه: أما نحن إخوانك يا رسول الله؟ فقال: لا، إنكم أصحابي، وأخواني قوم في آخر الزمان، آمنوا ولم يروني، لقد عرفنيهم الله بأسمائهم وأسماء آبائهم من قبل أن يخرجهم من أصلاب آبائهم وأرحام أمهاتهم، لأحدهم أشد بقية على دينه من خرط القتاد - أي الشوك - في الليلة الظلماء، أو كالقايض على جمر الغضا [439])، أولئك مصابيح الدجى ينجيهم الله من كل فتنه غبراء مظلمة) [440].

از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود: «روزی رسول خدا (ص) در حالی که اصحابش نزدش بودند، دو بار فرمود: خداوندا! مرا به ملاقات برادرانم نایل گردان! اصحاب که اطراف ایشان بودند پرسیدند: یا رسول الله! آیا ما برادران شما نیستیم؟! حضرت فرمود: خیر، شما اصحاب من هستید. برادران من گروهی در آخر الزمان اند که بدون اینکه مرا دیده باشند به من ایمان می آورند. خداوند اسم خودشان و پدران شان را به من معرفی کرده است، پیش از آنکه آنها را از اصلاب پدران و ارحام مادران شان بیرون آورد. هر یک از ایشان

بیش از (کسی که بر زجر) پوست کندن درخت خار[441] با دست خالی در شب تاریک یا نگه‌داری آتش سوزان چوب درخت تاغ[442] در کف دست (صبر می‌کند) در دین‌داری خود استقامت می‌ورزد. به راستی که آنها چراغ‌های هدایت‌اند و خدا ایشان را از هر فتنه‌ی سخت‌تیره و تاریک نجات می‌بخشد»[443].

فمن الصعب أن تقف بوجه الطواغيت و علماء السوء السامريين تقارعهم وتقاتلهم ويدك خالية حتى من حجر تدافع به عن نفسك، ولا ناصر ولا معين. وفي أيديهم أسلحة ودبابات وصواريخ وآلة إعلامية ضخمة، وأسماء رتانة صرفت أموال طائلة لإحاطتها بهالة من القدسية الزائفة، وأموال طائلة تغدق على من يعبدهم من دون الله ويطلب ويزمر لهم ويسميهم زعماء و علماء.

کاری است بس دشوار که در مقابل طاغوتیان و علمای بد نهاد سامری بایستی و در حالی که دستت خالی از قطعه سنگی باشد تا از خود دفاع کنی و هیچ یار و یآوری نداشته باشی، با آنها مبارزه و پیکار نمایی؛ و در مقابل، آنها انواع سلاح، تانک، موشک و بنگاه‌های عظیم تبلیغاتی و آوازه‌هایی بلند در هاله‌ای از قداست‌های دروغین که ثروت‌های فراوان برای به دست آوردنشان هزینه شده و همچنین عطایای بسیاری که به کسانی که آنها را به جای خداوند عبادت می‌کنند، برایشان مدیحه‌سرایی می‌کنند و آنها را بزرگان و علمای دین نام می‌نهد، صرف می‌شود را در اختیار داشته باشد.

ولكن لي وإخواني المؤمنین بموسى وهارون أسوة، عندما قارعا فرعون وهامان وقارون والسامري وبلعم بن باعورا (لعنه الله) الظاهر بلباس العالم العابد الناسك.

اما برای من و برادران مؤمنم، اسوه‌ای همچون موسی و هارون وجود دارد، که با فرعون، هامان، قارون، سامری و بلعم بن باعورا - که لعنت خدا بر او باد - در پوشش عالم عابد زاهد بود به مبارزه برخاستند.

ولنا بعیسی (ع) عندما قارع قيصر وبيلاطس وجيوش الرومان و علماء بني إسرائيل الضالين أسوة. ولنا بمحمد عندما قارع الطواغيت و علماء السوء أسوة. ولنا بآل محمد عندما قارعوا طواغيت بني أمية و بني العباس و علماء السوء السامريين في هذه الأمة أسوة.

همچنین اسوه‌ای چون عیسی (ع) وجود دارد که با قیصر، پیلاتس، سپاهیان رومی و علمای گمراه بنی اسرائیل جنگید؛ و اسوه و الگویی چون محمد (ص) که با طاغوت‌ها و علمای بد نهاد به مبارزه برخاست؛ و همچنین الگویی همچون آل محمد (ص) که با طاغوت‌های بنی امیه و بنی عباس و علمای بد نهاد سامری، پیکار کردن.

ووالله لولا أن الله كتب على المؤمنين إنكار المنكر، ولولا أني اطلعت على كثير من الحقائق التي ملأت كبدي قيحاً، سواء من الحكام المفسدين أم من علماء السوء الفاسدين - (لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَاراً وَ لَمَلَّنتَ مِنْهُمْ رُعباً) [444] - لألقيت حبلها على غاربها، ولما اخترت هذه المواجهة الدامية مع أوف مؤلفة مسلحة بكل أنواع الأسلحة المادية والعسكرية والإعلامية. وليس بين يدي إلا أن أقول: (أني مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ) [445].

به خدا سوگند اگر نبود که خداوند بر مؤمنان انکار منکر را نوشته است و اگر نبود که من بر بسیاری حقایق که جگرم را به درد می آورد آگاه بودم، چه در مورد حاکمان مفسد یا علمای فاسد شرور و بی عمل - (اگر حال ایشان آگاه می شدی گریزان بازمی گشتی و از آنها سخت می ترسیدی) [446] - افسارش را بر پشتش می افکندم. من این رویارویی دایمی با هزاران ترکیب تسلیحاتی شامل تمام

انواع اسلحه‌های مادی، نظامی و تبلیغاتی را برگزیدم، در حالی که هیچ چیزی ندارم جز اینکه بگویم: (من مغلوب شده‌ام؛ پس یاری ام کن) [447].

أَيُّهَا الْأَحِبَّةُ إِنِّي لَمَّا تَدَبَّرْتُ طَوِيلًا وَصِيَّةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) وَجَدْتَهُ يَقُولُ: (وَاللَّهِ مَا فَاجَأَنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدِ كَرِهَتُهُ، وَلَا طَالَعِ أَنْكَرَتُهُ، وَمَا كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبِ وَرَدِ [448])، وَطَالِبِ وَجَدِ، وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْإِبْرَارِ) [449].

ای عزیزان! هنگامی که در وصیت امیر المؤمنین (ع) بسیار اندیشیدم، دریافتم که ایشان می‌فرماید: «وَاللَّهِ مَا فَاجَأَنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدِ كَرِهَتُهُ وَلَا طَالَعِ أَنْكَرَتُهُ وَمَا كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبِ وَرَدِ وَطَالِبِ وَجَدِ، وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْإِبْرَارِ» [450] (به خدا سوگند مرگ ناگهانی بر من روی نیاورده است که از آن خوشنود نباشم، و نشانه‌ای نیست که آن را زشت بدانم، بلکه من چونان جوینده‌ی آب در شب هستم که ناگهان بر آن وارد شود، یا کسی که گمشده‌اش را بیاید، و آنچه نزد خدا است برای نیکان بهتر است).

ووجدت أنّ العاقل اللبيب المطيع لله الموت أحب إليه من الحياة. وما عند الله خير للإبرار. جعلني الله أنا الحقيير المسكين ممن يتمرغون في تراب وطفوه، وممن يسلك الصراط المستقيم الذي سلوه. وإنّي لما تدبّرت طويلاً حال الأنبياء والأوصياء وعباد الله المخلصين في القرآن وفي سيرتهم، وجدتهم أصحاب غيرة وأنوف حمية، تأبى اختيار طاعة الطاغوت والخضوع له، بل وجدتهم يقتلون ويقطعون ويصلبون بعز وكرامة دونما لحظة خضوع أو مداهنة أو ركون لظالم.

و دریافتم که مرگ برای انسانِ عاقلِ فهیمِ مطیعِ خداوند، دوست داشتنی‌تر از زندگانی است، و آنچه نزد خداوند است برای ابرار و نیکوکاران، بهتر است. خداوند منِ حقییرِ مسکین را از کسانی قرار داد که از خاک پای اهل بیت (ص)، پاکی می‌جوید، و از کسانی که آن راه مستقیمی که آنها پیمودند را می‌پیماید. وقتی به وضعیت پیامبران، اوصیا و بندگان مخلص خداوند در قرآن، و راه و

روش آنها بسیار اندیشیدم، آنان را افرادی غیرتمند، با حمیت و با تعصبی گران قدر یافتم، که از پذیرفتن اطاعت طاغوت و گرنش در برابر آنها، سر باز زدند؛ و حتی آنها را چنین دیدم که کشته می شوند، قطعه قطعه می گردند و با عزت و کرامت به صلیب کشیده می شوند بدون لحظه ای خضوع، سازش یا متمایل شدن به سوی ظالم.

و جدت ابراهیم (ع) يحمل فأساً ویکسر الأصنام، ولا یبالی بما سیفعله به الطواغیت و علماء السوء، حتی یلقى فی النار.  
ابراهیم (ع) را اینگونه یافتم که تبری در دست می گیرد و بتها را درهم می شکند و از اینکه طاغوتیان و علمای بد نهاد چه بر سرش خواهند آورد، هیچ واهمه ای ندارد؛ حتی اگر او را در آتش بیفکنند!

و وجدت یحیی (ع) یصرخ بوجه هیرو دس: إنک فاجر، حتی یقطع رأسه.  
یحیی (ع) را چنین دیدم که رو در روی هیرو دس فریاد برمی آورد: تو پست و خبیث هستی؛ تا اینکه او سر از بدنش جدا می کند.

و وجدت الحسین (ع) یهتف بوجه یزید (لعنه الله) إنک کافر، حتی قتل صحبه و بنو عمه و إخوته و بنوه، فما خضع و ما رکن للظالم حتی قتل، و رفع رأسه علی رمح، و سبیت نساؤه. فنصره الله لما نصر دین الله فی أرضه.  
و حسین (ع) را چنین یافتم که رویارو با یزید - که خداوند لعنتش کند - بانگ برمی آورد: تو کافری! تا اینکه یاران، پسرعموها، برادران و فرزندان او به قتل رسیدند؛ بی آنکه تسلیم شود یا در برابر ظالم سر خم کند؛ تا آنجا که خود نیز کشته شد، سرش بر نیزه رفت و اهل بیتش به اسارت؛ و هنگامی که او دین خدا را در زمینش یاری نمود، خداوند نیز او را یاری فرمود.



ووجدت موسى بن جعفر (ع) يهتف بوجه طواغيت بني العباس المهدي والهادي والرشيدي الضالين: إنكم كفر، حتى نقلوه من سجن إلى سجن، ومن طامورة إلى طامورة، فما خضع وما استسلم حتى قتله الرشيدي (لعنه الله) في السجن بالسم. و موسى بن جعفر (ع) را دیدم که در برابر طاغوت‌های گمراه بنی عباس، مهدی، هادی و رشید فریاد می‌زند: شماها کافرید؛ تا آنجا که آنها او را از زندانی به زندان دیگر و از سلولی به سلولی دیگر منتقل می‌کنند، بدون اینکه گرنش کند و یا تسلیم شود؛ تا اینکه رشید لعنت الله او را در زندان به وسیله‌ی سم به قتل می‌رساند.

ووجدت موسى بن عمران (ع) يقارع فرعون (لعنه الله) وقواته المسلحة بأحدث أنواع الأسلحة في حينها، وليس معه إلا عصا شاء الله أن يجعلها آية من آياته. موسى بن عمران (ع) را دیدم که با فرعون -که خداوند لعنتش کند- و نیروهایش که به انواع سلاح‌های آن روزگار مجهز بودند، به مبارزه برمی‌خیزد؛ در حالی که به همراهش چیزی جز یک عصا نبود؛ که خداوند چنین اراده فرمود آن عصا را آیه و نشانه‌ای از نشانه‌هایش قرار دهد.

ووجدت أمير المؤمنين (ع) تتخذه الجراح في أحد، فلا يزداد إلا يقيناً وقوة في دين الله، تزيده قوة في بدنه، يجندل بها صنابير قریش. و امیر المؤمنین (ع) را چنین یافتیم که زخم‌ها و جراحات‌ها در احد، او را ضعیف و ناتوان می‌کند، اما چیزی جز یقین و استواری در دین خداوند بر وی نمی‌افزاید، و آنچنان نیرو و توانی در بدنش افزون می‌کند، که بزرگان و قهرمانان قریش را بر زمین می‌افکند.

ووجدت حبيب الله محمداً بعد أن تتخذه الجراح، وتكسر رباعيته في وقعة أحد، يعود ويكر على المشركين بجمع من أصحابه، معظمهم جرحى يتكئون على قوائم

سیوفهم ورماحهم، فیرحم الله سبحانه حالهم ویلقى الرعب فی صفوف المشرکین فیولون مدبرین بعد أن قرّروا استئصال النبی وأصحابه، فنصره الله دونما قتال.

و حبیب خدا حضرت محمد (ص) را دیدم، پس از آن جراحاتی که در معرکه‌ی احد دید و دندان‌های رباعی‌اش شکست، بازمی‌گردد و با جمعی از یارانش بر مشرکان یورش می‌برد؛ یارانی که عمدتاً به قدری جراحت دیده بودند که بر غلاف شمشیرها و نیزه‌هایشان تکیه کرده بودند، و خداوند سبحان بر آنها رحم آورد و ترس و وحشت را در صفوف مشرکان افکند، و مشرکان پس از آنکه مصمم به ریشه‌کن کردن پیامبر (ص) و یارانش شده بودن، پشت کرده، فرار کردند؛ خداوند آنها را پیروز گرداند، بی آنکه نبردی کنند.

ثم نظرت إلى حالنا اليوم فوجدت الطواغیت المتسلطین علی هذه الأمة، لم یبقوا من الدین إلاّ اسمه، ومن القرآن إلاّ رسمه، ویا لیتهم ترکوه علی حاله، بل عمدوا إلیه وأهانوه ونجسوه تقرّباً للشیطان الرجیم، وامتثالاً لأوامر السحرة والكهان (لعنهم الله وأخزاهم)، والمسلمون وعلماؤهم صامتون، كأنّ علی رؤوسهم الطیر، وكأنّ القرآن لا یعنیهم بشیء [451].

سپس به وضعیت امروزمان نگریستم. طاغوت‌های مسلط و خودکامه‌ای را بر این امت دیدم، که از دین جز اسمش، و از قرآن جز خطش را باقی نگذاشته‌اند و ای کاش آن را به حال خودش رها می‌کردند، بلکه قصدش نمودند، به آن اهانت کردند و برای نزدیک شدن به شیطان رانده شده، با گردن نهادن با دستورات ساحران و کاهنان - که خداوند لعنتشان کند و خوارشان گرداند - آن را نجس نمودند؛ در حالی که مسلمانان و عالمان، ساکت و بی‌صدا ماندند؛ آنچنان که گویی بر سرشان پرنده‌ای نشسته، و گویی قرآن هیچ چیزی را برایشان تداعی نمی‌کند [452].

الویل لكم أيها الصامتون، هذا هو الكتاب الذي لا يمسه إلا المطهرون، هذا هو أحد الثقلين، فكيف خلفتم رسول الله فيه، كيف تسكتون على من ينجسه بدمه الخبيث، أخوفاً من الموت أو القتل؟! أذن لا تمتعون إلا قليلاً.

وای بر شما ای سکوت‌پیشگان! این کتابی است که جز پاکان بر آن دست نیازند، یکی از دو ثقل است! رسول خدا شما را چگونه در خصوص آن سفارش فرمود؟ چگونه در برابر کسی که آن را با خون کثیفش نجس می‌کند، سکوت پیشه می‌کنید؟ آیا به خاطر ترس از مرگ یا کشته شدن؟! که در این صورت، بهره‌ای نخواهید برد، جز اندکی!

أم تقولون تقيّة، ويحيى بن زكريا (ع) قُتِلَ وقطع رأسه من أجل أمر أقل من هذا بكثير، من أجل زنا بمحرم [453].

و یا شاید بگویند از روی تقيّه؛ این در حالی است که يحيى بن زكريا (ع) به خاطر چیزی بسیار کمتر از این، به قتل رسید و سر از بدنش جدا گردید؛ به خاطر زنا با محرم [454]!

أنتم يا علماء الإسلام، يا من تدعون تمثيل الأنبياء، ماذا بقي بعد الاستخفاف بكتاب الله وتنجيسه؟! ( أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا \* أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِيبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ) [455].

شما ای علمای اسلام! شمایی که ادعای نمایندگی پیامبران را دارید! پس از این خوار و خفیف کردن کتاب خدا و نجس کردنش، دیگر چه باقی می‌ماند؟! (آیا ندیدی کسانی را که به آنها گفته شد اکنون از جنگ بازایستید و نماز را بر پا دارید و زکات بدهید. ولی چون جنگیدن بر آنان مقرر شد، به ناگاه گروهی از

آنان چنان از مردم ترسیدند که باید از خدا می ترسیدند، حتی ترسی بیش تر از آن، و گفتند: ای پروردگار ما! چرا جنگ را بر ما مقرر نمودی؟ چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی؟ بگو: متاع این دنیا اندک است و آخرت برای آنکه پرهیزگاری پیشه کند برتر است و به شما حتی به قدر رشته‌ای در میان هسته‌ی خرما، ستم روا نمی شود \* هر کجا که باشید، مرگ شما را درمی یابد؛ حتی اگر در برج‌های استوار باشید؛ و اگر خیری به آنها رسد، گویند: این از جانب خداوند است، و اگر شرّی به آنها رسد، گویند: این از جانب تو بود. بگو: همه از جانب خداوند است. چه بر سر این قوم آمده است که نمی خواهند هیچ سخنی را دریابند؟ [456].

قال عيسى (ع): (إنكم علماء السوء الأجر تأخذون والعمل تضيعون. يوشك رب العمل أن يطلب عمله، وتوشكون أن تخرجوا من الدنيا العريضة إلى ظلمة القبر وضيقه) [457].

عيسى (ع) می فرماید: «شما ای علمای بی عمل! مزد را می گیرید و عمل را ضایع می کنید؟ نزدیک است صاحب عمل، عملش را مطالبه کند و نزدیک است شما از دنیای فراخ به ظلمت قبر تاریک خارج شوید» [458].

لقد نبذ الكتاب حملته وتناساه حفظته، فكفروا به فسوف يعلمون. لقد شغلوا بدراسة المنطق والنحو وتدريسها عن دراسة كتاب الله وتدريسه، وشغلوا بتقديس المنطق عن كتاب الله وتقديسه: (وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا) [459].

حاملان کتاب به کناری نهاده شدند و حافظانش فراموشش کردند و به آن کفر ورزیدند؛ پس به زودی خواهند فهمید! یادگیری علم منطق و علم نحو و تدریس آن، آنها را از یادگیری و تدریس کتاب خدا بازداشت؛ و مقدّس شمردن

علم منطق، آنها را از کتب خدا و مقدّس شمردنش، بازداشت: (فرستاده گفت: ای پروردگار من! قوم من این قرآن را ترک گفتند) [460].

بماذا ستعذرون أمام الله عن خذلانكم لكتاب الله بالتقية؟! إذا لو كنتم في كربلاء لوقفتم مع جيش عمر بن سعد (لعنه الله) وقتلتم الحسين (ع) واعتذرتم بالتقية، أو على الأقل لوقفتم جانباً واعتزلتم القتال، واعتذرتم بهذا العذر القبيح، نعم فقتلة الحسين كانوا يدعون أنهم شيعة وراسلوا الحسين (ع) وادعوا أنهم سينصرونه، فلما وجدوا أنّ نصرته ستفقدتهم حياتهم المادية قتلوه ونصروا أولاد البغايا! وخذلوا ابن فاطمة (ع) من خستهم والخبث والجبن الذي انطوت عليه نفوسهم. وهكذا أنتم لو خذلتكم كتاب الله اليوم، فحتماً ستخذلون غداً ابن الحسين (ع) الإمام المهدي (ع).  
فردا با کدام بهانه در برابر خداوند برای یاری نکردن کتاب خدا عذر خواهید آورد؟ با تقیه؟! بنابراین اگر در کربلا می بودید قطعاً با سپاه عمر بن سعد (لعنت الله) همراه می شدید، امام حسین (ع) را به قتل می رساندید و با تقیه عذر می آوردید! و یا حداقل به کناری می ایستادید و پیکار را ترک می گفتید و با این عمل قبیله، عذر می آوردید! آری، قاتلان حسین ادعا می کردند شیعه هستند، برای امام حسین (ع) نامه می نوشتند و ادعا می کردند که آنها او را یاری خواهند نمود؛ ولی به محض اینکه دانستند یاری دادن حسین (ع) زندگی مادی آنها را از آنها می گیرد، او را به قتل رسانیدند و زنا زادگان را یاری نمودند، و از سرپستی و ترس و خباثی که جانهایشان در بر گرفته بود، فرزند فاطمه (س) را وا نهادند. شما نیز چنین خواهید بود؛ اگر امروز کتاب خدا را یاری نکردید، به طور حتم فردا فرزند حسین (ع)، امام مهدی (ع) را تنها خواهید گذاشت.

بسم الله الرحمن الرحيم (المر \* تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ) [461]. لا يؤمنون بالحق؛ لأنه مر. ولا يسلكون طريق الحق؛ لأنهم يستوحشون من السير فيه لقلّة سالكيه، ويعجبهم الخبيث

لكثرتہ، كأنهم لم يسمعوا قوله تعالى: (قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) ([462]).

به نام خداوند بخشنده‌ی بخشایش‌گر (الف، لام، میم، را؛ اینها آیات این کتاب است و آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده است حق است؛ ولی بیش‌تر مردم ایمان نمی‌آورند) ([463]). به حق ایمان نمی‌آورند؛ چرا که تلخ است. و مسیر حق را نمی‌پیمایند؛ چرا که به خاطر اندک بودن پیمایندگان به وحشت می‌افتند، و خبیث و ناپاک به خاطر کثرت و فراوانی‌شان آنها را به شگفت وامی‌دارد؛ گویی این سخن حق تعالی را نشنیده‌اند که می‌فرماید: (بگو: ناپاک و پاک با هم برابر نیستند؛ هر چند فراوانی ناپاک تو را به شگفت وادارد. پس ای خردمندان! از خدای بترسید، باشد که رستگار گردید) ([464]).

بلى سمعوها ووعوها، ولكنهم كما قال أمير المؤمنين (ع): (حليت الدنيا في أعينهم وراقهم زبرجها) ([465]). واجتمعوا على جيفة أفتضحوا بأكلها، ومن حلي في عينه شيء أعشى بصره وأعماه ([466]).

آری، آن را شنیدند و درک کردند؛ ولی آنها همان‌طور که امیر المؤمنین (ع) می‌فرماید: «دنیا در برابر دیدگان‌شان زیبا جلوه کرد و زینتش آنها را فریفت» ([467]). بر لاشه‌ی مرداری جمع و با خوردن آن رسوا شدند، و هر کس که چیزی در دیدگان‌ش زیبا جلوه کند، پرده‌ای روی دیدگان‌ش کشیده و آن را نابینا ساخته است ([468]).

قال تعالى: (مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ) ([469]).

حق تعالی می‌فرماید: (مثل آنان، مثل آن کسی است که آتشی برافروخت، چون پیرامونش را روشن ساخت، خداوند روشنایی‌شان را بازگرفت و در حالی که نمی‌بینند، در تاریکی رهایشان نمود) ([470]).

بلى مثلهم كالمنافقين في صدر الإسلام، أوقدوا شعلة الإسلام مع الرسول فلما أسلم الناس نافقوا هم وطلبوا الدنيا، فذهب الله بقشورهم الدينية التي غلفوا بها بواطنهم السوداء.

آرى، مَثَل آنان همچون منافقين صدر اسلام است؛ همراه با رسول خدا (ص) شعله‌ی اسلام را برافروختند و آنگاه که مردم اسلام آوردند، آنها نفاق پیشه کردند و دنیا را درخواست نمودند؛ پس خداوند نیز پوسته‌های دینی‌شان را که باطن‌های سیاهشان را پوشانیده بود، زدود.

فاطر : 22 - 25.

[436] - فاطر: 22 تا 25.

[437] - آل عمران : 159.

[438] - آل عمران: 159.

[439] - شجرة جمرها شديد الحرارة ويبقى فترة طويلة لا ينطفئ.

[440] - بصائر الدرجات: ص 104، بحار الأنوار: ج 52 ص 124، مكيال المكارم : ج 1 ص 346.

[441] - «خرط القتاد» يا «خرط الشوك»: پوست كندن درخت خار.

[442] - اصل عبارت: «كالقابض على جمر الغضا» (مترجم). الغضا: درخت تنومندی است که آتش آن دیرزمانی بماند و خاموش نگردد.

[443] - بصائر الدرجات: ص 104 ؛ بحار الانوار: ج 52 ص 123 ؛ مكيال المكارم: ج 1 ص 346

[444] - الكهف : 18.

[445] - القمر : 10.

[446] - كهف: 18.

[447] - قمر: 10.

[448] - قارب ورد: يقال لطالب الماء ليلاً، ولا يقال لمن طلبه بالنهار.

[449] - نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج 3 ص 21.

[450] - نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج 3 ص 21.

[451] - يشير (ع) إلى ما فعله الطاغية صدام حسين حاكم العراق لعنه الله وأخزاه، حيث إنه نجس القرآن الكريم، وذلك حينما كتب القرآن بدمه النجس القذر. فلم يدافع المسلمون عن حرمة قرآنهم، كما لم يدافع العلماء عن حرمة القرآن الكريم

الذي جعله الله تعالى هادياً للأمة ويمثل هويتهم الإسلامية، فانسلخوا عن مسؤوليتهم خوفاً من شوكة الطاغية ملعون، سواء في ذلك علماء السنة أم علماء الشيعة، فلم يعترض أحد منهم على هذه الجناية العظيمة بحق القرآن، بل أصبحوا لا يرغبون فيمن يعترض على ذلك!! فلم يقف أحد يدافع عن القرآن إلا السيد أحمد الحسن (ع).... وأنزل بياناً في ذلك، وكان بتاريخ: 20 / جمادى الأولى / 1425 هـ. ق، مما جعل علماء سوء الذين يلهثون خلف الدنيا يبتعدون عنه أبعدهم الله عن رضوانه، بل طرده بعضهم كما ذكر (ع) ذلك في كتاب الجواب المنير الجزء الثاني في جواب السؤال الثالث والعشرين من قسم الأسئلة العقائدية.

**[452]** - ايشان (ع) به آنچه صدام حسين حاكم عراق كه خداوند لعنتش كند و خوارش گرداند، انجام داد، اشاره می فرماید؛ هنگامی كه قرآن كريم را نجس نمود؛ و اين واقعه هنگامی بود كه قرآن را با خون نجس كثيفش به نگارش درآورد، و مسلمانان از حريم قرآن دفاع نكردند، همان طور كه علما از حريم قرآن كريمی كه خداوند متعال آن را هدايت گری برا امت قرار داد و هويت اسلامي آنها را به تصوير می كشد، به دفاع برنخواستند. از مسؤوليت شان به خاطر ترس از شوكت طاغوت ملعون شانۀ خالی كردند. چه علمای سنی و چه علمای شیعه. و نه تنها هیچ يك از آنها بر اين جنایت عظیمی كه در حق قرآن روا شد، اعتراضی نكرد، بلكه بر کسی كه اعتراض نمود نیز متعزّض شدند!! هیچ كس هیچ موضع گیری در دفاع از قرآن نكرد مگر سيد احمد الحسن (ع).... و ايشان بيانيه ای در اين خصوص صادر فرمود، بيانيه ای در تاريخ 20 جمادى الاول 1425 هـ ق (معادل 18 تير 1383 هـ ش - مترجم)؛ كه اين بيانيه علمای بد نهادی كه پشت سر اين دنيا له له می زند تا آن حدی كه خداوند آنها را از رضوان خودش دور می كند، از وی دوری جستندو حتى برخی از آنها وی را طرد نمودند؛ همان طور كه ايشان (ع) اين واقعه را در كتاب پاسخ روشنگر جلد دوم در پاسخ پرسش بيست و سوم بخش پرسش های عقایدی مطرح می فرمایند.

**[453]** - روی ابن شهر آشوب في المناقب: عن مقاتل، عن زين العابدين (ع)، عن أبيه الحسين (ع): (إن امرأة ملك بني إسرائيل كبرت وأرادت أن تزوج بنتها للملك فاستشار الملك يحيى بن زكريا فنهاه عن ذلك، فعرفت المرأة ذلك وزينت بنتها وبعثتها إلى الملك فذهبت ولعبت بين يديه، فقال لها الملك: ما حاجتك؟ قالت: رأس يحيى بن زكريا، فقال الملك: يا بنية حاجة غير هذه، قالت: ما أريد غيره، وكان الملك إذا كذب فيهم عزل عن ملكه فخير بين ملكه وبين قتل يحيى فقتله، ثم بعث برأسه إليها في طشت من ذهب فأمرت الأرض فأخذتها، وسلط الله عليهم بخت نصر فجعل يرمي عليهم بالمجانيق ولا تعمل شيئاً، فخرجت عليه عجوز من المدينة فقالت: أيها الملك إن هذه مدينة الأنبياء لا نفتح إلا بما أدلك عليه، قال: لك ما سألت، قالت: ارمها بالخبث والعدرة، ففعل فتقطعت فدخلها فقال: عليّ بالعجوز، فقال لها: ما حاجتك؟ قالت: في المدينة دم يغلي فاقتل عليه حتى يسكن، فقتل عليه سبعين ألفاً حتى سكن، يا ولدي يا علي والله لا يسكن دمي حتى يبعث المهدي الله فيقتل على دمي من المنافقين الكفرة الفسقة سبعين ألفاً) مناقب آل أبي طالب: ج 3 ص 237.

**[454]** - ابن شهر آشوب در كتاب مناقب روايت می كند: از مقاتل از زين العابدين (ع) از پدرش امام حسين (ع) روايت می كند كه فرمود: «همسر پادشاه بنی اسرائیل به كهن سالی رسيد و خواست دخترش را به عقد پادشاه درآورد. از يحيى بن زكريا مشورت خواست و او آن زن را از اين كار بازداشت. آن زن كه اين را فهميد، دخترش را آرايش نمود و او را نزد پادشاه فرستاد و شروع به طنازی برای پادشاه نمود. پادشان به او گفت: چه می خواهی؟ گفت: سر يحيى پسر زكريا را. پادشاه گفت: ای دختر، چيز ديگری جز اين بخواه! در پاسخ گفت: چيزی جز اين نمی خواهم. در آن روزگار چنين رسم بود كه اگر پادشاه دروغ می گفت، از سلطنت خلع می شد. پس پادشاه بين سلطنتش و كشتن زكريا قرار گرفت. او يحيى را به قتل رسانيد. سپس سر او را در طشتی از طلا نزد آن دختر فرستاد. آنگاه زمين مأمور شد و دختر را در خود فروگرفت. خداوند بخت النصر را بر آنها مسلط نمود و او هم منجنیق ها را به سوی آنها روانه كرد ولی چيزی عايدش نشد. پير زنی از شهر بر او وارد شد و به او گفت: ای پادشاه! اينجا



شهر پیامبران است و با آنچه تو علیه آن استفاده کردی فتح نمی‌شود. به او گفت: هر چه بخواهی به تو می‌دهم. پیر زن گفت: کثافات و نجاست را بر آن بریز. پادشاه چنین کرد، شهر فرو ریخت و پادشاه به آن وارد شد. پیر زن را خواست و به او گفت: حاجت تو چیست؟ پیر زن گفت: در این شهر خونی است که می‌جوشد، آن قدر بکش تا این جوشش آرام گیرد. بخت النصر هفتاد هزار نفر را کشت تا آن جوشش آرام گرفت. (امام حسین رو به فرزندش فرمود) پس ای فرندم، ای علی! خون من آرام نمی‌گیرد تا خداوند مهدی را مبعوث فرماید و او به خون‌خواهی من هفتاد هزار نفر از منافقان کافر فاسق را خواهد کشت».

مناقب آل ابی طالب: ج 3 ص 237.

[455] - النساء: 77 - 78.

[456] - نسا: 77 و 78.

[457] - بحار الأنوار: ج 2 ص 39، منیة المرید: ص 141، سنن الدارمی: ج 1 ص 103، الدر المنثور: ج 2 ص 29.

[458] - بحار الانوار: ج 2 ص 39؛ منیة المرید: ص 141؛ سنن دارمی: ج 1 ص 103؛ دار المنثور: ج 2 ص 29.

[459] - الفرقان: 30.

[460] - فرقان: 30.

[461] - الرعد: 1.

[462] - المائدة: 100.

[463] - رعد: 1.

[464] - مائدة: 100.

[465] - نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج 1 ص 36.

[466] - قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (ع): (أقبلوا على جيفة افتضحوا بأكلها، واصطلحوا على حبها، ومن عشق شيئاً أعشى بصره وأمراض قلبه، فهو ينظر بعين غير صحيحة ويسمع بأذن غير سمیعة، قد خرقت الشهوات عقله وأمانت الدنيا قلبه، وولفت عليها نفسه، فهو عبد لها، ولمن في يده شيء منها، حيثما زالت زال إليها وحيثما أقبلت أقبل عليها. ولا يزدجر من الله بزاجر، ولا يتعظ منه بواعظ) نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج 1 ص 211.

[467] - نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج 1 ص 36.

[468] - أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (ع) می‌فرماید: «أقبلوا على جيفة قد افتضحوا بأكلها و اضطلحوا على حُبها و من عَشِقَ شَيْئاً أَعَشَى بَصْرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَانَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَ وَلَفَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لِمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا حَيْثُمَا زَالَتْ زَالَ إِلَيْهَا وَ حَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَتْ عَلَيْهَا لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ وَ لَا يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ» (روی نهاندند به سوی مرداری که با خوردنش رسوا شدند، و بر عشق آن همداستان شدند، و هر کس عاشق چیزی شد دیدگانش را پوشاند، و قلبش را بیمار کرد، پس او با چشمی ناسالم می‌نگرد و با گوشه ناشنوا می‌شنود. به راستی که خواست‌ها و شهوات، عقلش را تباه نمود و دنیا قلبش را میراند، و حرص و ولعش او را دربرگرفت، پس او بنده‌ای برای دنیا و برای هر کس که بهره‌ای از آن داشت، گردید؛ به هر طرف که بگردد، او هم می‌گردد و به هر طرف رو کند،

او نیز رو می‌کند، و با پندهای بازدارنده از جانب خدا باز نمی‌ایستد و از موعظه‌ها پند نمی‌پذیرد». نهج البلاغه با شرح محمد

عبده: ج 1 ص 211.

[469] - البقرة: 17.

[470] - بقره: 17.